

به چه فکر می کنیم
وقتی به فوتبال فکر می کنیم

-
- Critchley, Simon سرشناسه: کریچلی، سایمون، ۱۹۶۰-م.
- عنوان و نام پدیدآور: به چه فکر می‌کنیم وقتی به فوتبال فکر می‌کنیم / سایمون کریچلی؛ ترجمه سیاوش آقازاده مسرور.
- مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۸.
- مشخصات ظاهری: ۱۵۱ ص: مصور.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۷۲-۸.
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- یادداشت: عنوان اصلی: [2017], What we think about when we think about soccer, یادداشت: کتابنامه.
- یادداشت: نمایه.
- موضوع: فوتبال – فلسفه
- Soccer -- Philosophy موضوع: فوتبال -- جنبه‌های اجتماعی
- Soccer -- Social aspects موضوع: فوتبال -- طرفداران – جنبه‌های اجتماعی
- Soccer fans -- Social aspects موضوع: شناسه افزوده: آقازاده مسرور، سیاوش، ۱۳۶۱-، مترجم
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ب۹۴۰/ک۷۹۴۳GV
- رده‌بندی دیویی: ۷۹۶/۳۳۴
- شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۵۴۳۴۹۸
-



**به چه فکر می کنیم
وقتی به فوتبال فکر می کنیم**

سایمون کریچلی
ترجمه سیاوش آقازاده مسرور



این کتاب ترجمه‌ای است از:

**What We Think about
When We Think about Soccer**

Simon Critchley

Penguin Books, 2017



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

سایمون کریچلی

به چه فکر می‌کنیم

وقتی به فوتبال فکر می‌کنیم

ترجمه سیاوش آقازاده مسرور

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۸

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸ - ۴۷۲ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-472-8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۵۰۰۰ تومان



یوهان کرویف پا به توپ در جام جهانی ۱۹۷۴ در بازی‌ای که به پیروزی هلند در برابر اورگوئه منجر شد. تیم هلند در آن زمان با سبک بازی انقلابی‌اش، «توتال فوتبال»، تا فینال پیش رفت اما آنجا به آلمان غربی میزبان ۲-۱ باخت.

(Bob Thomas/Getty Images)



فینال جام جهانی ۱۹۶۶. جک چارلتون به زانو افتاده و
نفس راحتی می‌کشد و جف هرست (بازیکن شماره ۱۰)
به همراه مارتین پیترز، که در جریان پیروزی انگلیس
هت‌تریک کرده بود، دور می‌شوند. (Popperfoto)



مارسل دسایبی، بازیکن چلسی، در برابر منچستر
یونایتد، مارس ۱۹۹۹.
بازی بدون گل تمام شد. (Ben Radford/Allsport)

فهرست

۱۱ سخن آغازین
۱۳ پیشگفتار
۱۹ سوسیالیسم
۳۵ وجد حسانی
۴۷ سوژه‌زدایی از فوتبال
۵۳ توپ بودن چه حس و حالی دارد؟
۶۱ تکرار بی‌خاستگاه
۶۵ تئاتر هویت و ناهویت
۶۹ موسیقی باید طنین‌انداز شود
۷۵ تئوری و پراکسیس
۷۹ بلاهت
۸۵ ذکاوت
۹۵ زیزو
۱۰۵ نوستالژی مربی‌گری
۱۱۵ کلوپ‌تایم
۱۱۹ تاریخ‌گرایی فوتبال

۱۰ ♦ به چه فکر می‌کنیم وقتی به فوتبال فکر می‌کنیم

۱۲۵ فراهانندن

۱۳۱ انزجار

۱۴۱ کتابنامه

۱۴۳ سپاسگزاری

۱۴۵ نمایه

سخن آغازین

«دلم می‌سوزد برای آن پسر یا دختر، زن یا مردی، که طعم جادوی این زندگی حسی رازآمیز را نچشیده است، طعم نامعقول بودن – اگر این تعبیر را ترجیح می‌دهید – و البته طعم هشیاری و سرخوشی‌های اعلای آن را. تعطیلات جزئی حیاتی از زندگی است، چون این ایام لبریز از این نوع بی‌قید و بندی جادویی است – یا لاقلاً باید چنین باشد.»

ویلیام جیمز، در باب نوعی نایب‌نابی خاص نوع بشر^۱

1. William James, *On a Certain Blindness in Human Beings*



رونالدینیو با لباس آت میلان در جلسه تمرینی، دبی، ۲۰۰۹.
(Karim Sahib/AFP)



پیشگفتار

ساعت ده شب شنبه ۳ ژوئن ۲۰۱۷ است. در مکانی به نام بووی بار^۱ در مسکو نشسته‌ام، جایی که تحت عنوان خانه «آلترناتیو کارائوکه»^۲ برای خود اعتباری به هم زده است. این جا در واقع پاتوق هیپسترهای روسی است که می‌خواهند آهنگ‌های انگلیسی بخوانند. من برای رونمایی از ترجمه روسی کتاب کوچکم درباره دیوید بووی به مسکو آمده‌ام. ییفگنی میالانکوف^۳، صاحب بار، برایم تونیک ودکای مجانی می‌آورد و با مهمان‌های مختلف عکس می‌گیرد. کمی عجیب است. ولی طرف آدم جالبی است. تکه‌ای از طنز بروکلینی در مسکو. پاچه شلوارش را بالا می‌زند و روی ساق پایش یک خالکوبی بزرگ آبی و قرمز از بووی نشانم می‌دهد، طرح جلد آلبوم علاءالدین عاقل^۴ با یک علامت آذرخش زیگی^۵. می‌گوید: «ترکیبی از بووی و چهره شیطان است.» کلی هم عکس اینستاگرامی قدیمی از زمانی که طرفدار دوآتشه زنیت سنت پترزبورگ^۶ بوده نشانم می‌دهد. اما در سال‌های اخیر از فوتبال دل‌زده شده چون پول بی‌حساب و کتابی وارد بازی شده. این

1. Bowie Bar 2. alternative karaoke 3. Evgenij Myalenkov

4. Aladdin Sane 5. Ziggy 6. Zenit St Petersburg

روزها بسکتبال را ترجیح می‌دهد، می‌گوید: «پرجنب و جوش تر است.»
 بفهمی نفهمی سرم را تکان می‌دهم، چیزی نمی‌گویم و لبی تر می‌کنم.
 در حین گپ زدن با بیفگنی، بازی فینال جام باشگاه‌ها بین یوونتوس و
 رئال مادرید را هم تماشا می‌کنم که از تلویزیون غول‌پیکری با صدای آهسته
 پخش می‌شود. تبلیغات گزپروم^۱ همه‌جا هست. آن‌ها جزو اسپانسرهای بزرگ
 بازی هستند و قبلاً هم در حکم عابر بانک زنیت بودند که باعث شد آن‌ها
 بتوانند کلی بازیکن خارجی گرانقیمت بخرند. دلم می‌خواهد یوونتوس ببرد،
 چون همیشه عاشق لباس راه‌راه سیاه و سفید و استحکام دفاعی در سبک
 بازی شان بوده‌ام. انگار همیشه فینال‌های بزرگ را می‌بازند و امروز هم استثنا
 نیست. بعد از یک نیمه فشرده، پرهیجان و متعادل، رئال مادرید در نیمه دوم
 ورق را به کلی برگرداند، بازی را ۴-۱ برد و کریستیانو رونالدوی
 همیشه دوست داشتنی دو گل زد. گل دومش تجسم زیبایی بود و در پی
 پاس‌کاری‌های تک‌ضرب و سریع و ارسال تردستانه لوکا مودریچ، بازی‌ساز
 استثنایی، به ثمر رسید. دوروبرم جوان‌های مسکویی آهنگ‌های مختلف
 می‌خوانند، چند آهنگ نوستالژیک انگلیسی دهه هشتادی (دِ کیور)^۲ دِ
 اسمیتز^۳، چند هیپ‌هاپ کلاسیک، حتی چند آهنگ از کارهای اولیه
 کوین^۴، که از قضا خیلی هم جمعیت را سر شوق می‌آورد. همین که رئال
 مادرید گل چهارم را می‌زند، مرد جوان جذابی با کتانی‌های گرانقیمت شروع
 می‌کند به خواندن «ساحره را بسوزان»^۵ آهنگ اول آلبوم ۲۰۱۷ ریدیوهد^۶،
 استخر ماه‌شکل^۷ واقعاً دارد سنگ تمام می‌گذارد، ولی انصافاً خواندن این
 آهنگ، بدون تسلط تام یورک^۸ روی فالستوی مردانه، کار دشواری است. تا
 آن‌جا که در طی مدت اقامت دستگیرم شده، انگار این ترانه (چشم تو چشم
 نشو، فقط چرت بگو)^۹ هماهنگی غریبی با پارانوای زندگی در مسکو دارد.

1. Gazprom 2. The Cure 3. The Smiths 4. Queen 5. Burn the Witch
 6. Radiohead 7. Moon Shaped Pool 8. Tom Yorke
 9. avoid eye contact and loose talk

ذهنم می‌رود به سمت جام جهانی ۲۰۱۸ که قرار است در روسیه به روی صحنه برود و بازی فینالش در پانزدهم ژوئیه در استادیوم لوژنیکس^۱ برگزار می‌شود. بخشی از دلیل این سفرم هم این بود که موقعیتی فراهم کنم تا بتوانم برگردم و چند بازی را تماشا کنم. یکی دو تا رابط هم پیدا کرده‌ام. گوشه کنایه‌های سیاسی در مورد برگزاری جام جهانی در روسیه، در این برهه تاریخی، آن قدر واضح و پرشمار است که نیازی به شمردنشان نیست. و اگر بخواهیم تصویری از زمانه عجیب و غریبی که در آن به سر می‌بریم ارائه دهیم، شاید جام جهانی روسیه یک نمونه کامل باشد: فساد ساختاری کلان، هم سازمانی (فیفا) و هم دولتی (رژیم پوتین)، مه غلیظ و فراگیر پوپولیسم ملی اقتدارگرا، رفتارهای خشونت‌بار احتمالی از سوی طرفداران، فرهنگ سلبریتی‌پروری که مدام بین بازیکنان بزرگ شدت می‌گیرد، رنگ و لعاب پرزرق و برق و کورکننده حمایت مالی مشارکتی در همه‌جا، تبلیغات بی‌پایان برنده‌های بزرگ و، بی‌شک، موسیقی رعب‌آور شبه‌واگنری در استادیوم. زشتی‌هایی وجود خواهد داشت. ولی زیبایی هم در کار خواهد بود، زیبایی بازیکنان، شکوه خود بازی و تماشاگران با سرودهایشان، لباس‌های عجیب و غریبشان و صورت‌هایی که به رنگ پرچم نقاشی شده‌اند. شک ندارم که چندتایی بازی بزرگ هم در پیش است و شاید حتی چند غافلگیری. کسی چه می‌داند، شاید انگلیس در مرحله گروهی حذف نشود و شاید برنده نهایی آلمان نباشد.



بین نسخه‌های انگلیسی و آمریکایی این کتاب تنها یک تفاوت مهم وجود دارد: در عنوان [نسخهٔ آمریکایی این] کتاب کلمهٔ «ساکر»^۱ جایگزین «فوتبال» شده تا با فوتبال آمریکایی، ورزشی که بر تمام ورزش‌های دیگر در آمریکا سایه انداخته و آن‌ها را از چشم می‌اندازد، اشتباه گرفته نشود. در این تغییر نام ویژگی جالب توجهی نمایان می‌شود. اکثر طرفداران غیر آمریکایی فوتبال که در آمریکا دیده‌ام به غلط فکر می‌کنند که ساکر آمریکازدگی است و از آن ایراد می‌گیرند، روی نام درست این بازی بسیار حساس‌اند و وسواس به خرج می‌دهند. پیش‌فرضشان هم این است که «فوتبال» هاله‌ای از اصالت دارد که «ساکر» فاقد آن است. ساکر در واقع مخفف «اسوسیشن فوتبال»^۲ و نام درخور این ورزش است. نام ساکر با آن تجربهٔ جمعی که نبض اجتماعی فوتبال است قرابت بیشتری دارد، یعنی با فعالیت جمعی بازیکنان و احساس تعلقی که بین آن‌ها و طرفداران شکل می‌گیرد. در واقع تا دههٔ ۱۹۷۰ – و این را از زمان کودکی‌ام در انگلیس به یاد دارم – نام‌های «ساکر» و «فوتبال» مترادف هم بودند و اغلب به جای هم به کار می‌رفتند. بنابراین ساکر نامی کاملاً برازنده برای این بازی است: فوتبال صرفاً نوعی ورزش نیست که عمدتاً با بازی می‌شود، بلکه جلوه‌ای از زندگی و جنبش یک اجتماع انسانی است.

شخصاً خوشحالم که این کتاب در آمریکا چاپ می‌شود، چون از اوایل سال ۲۰۰۴ در نیویورک زندگی می‌کنم و برایم چیزی کم از خانه ندارم. به‌علاوه همان جایی است که تمام فوتبال‌هایم را تماشا می‌کنم، گاهی با رفقا در بار محل، ولی اغلب در خانه و بر صفحهٔ تلویزیون هوشمند بزرگم که صرفاً برای همین کار آن را خریده‌ام. اگر باشگاه لیورپول بازی داشته باشد، روال کار مشخص است. همهٔ بازی‌ها را می‌بینم و، به لطف پیام‌رسان فیسبوک، دایم با پسرمد ادوارد در تماسم، که او هم اگر در لندن باشد اغلب در بار با دوست‌هایش، و اگر در بریکستون^۳ باشد روی صفحهٔ کامپیوتر، مشغول تماشای

بازی است. قبل از بازی پیام‌هایی رد و بدل می‌کنیم تا مطمئن شویم هر دو در محل مستقر شده‌ایم، در مورد ترکیب تیم نظر می‌دهیم و اغلب نتیجه را پیش‌بینی می‌کنیم (او کمی بدبین‌تر از من است و معمولاً هم حق با اوست). حول و حوش گل‌های زده یا خورده پیام‌های رگباری رد و بدل می‌کنیم، بعد استراحتی بین دو نیمه، و به همین ترتیب تا سوت پایان که اگر خوب بازی کرده باشیم، پشت تلفن با شور و حرارت با هم حرف می‌زنیم و اگر نه، فرومی‌رویم به اعماق سکوت رادیویی.^۱

با اختلاف ساعتی که بینمان هست، بعد از ظهر او صبح من است و بعد از ظهر من شب او. راستش در دسرهای روزکاری باعث شده به دوز و کلک‌های خلاقانه بسیاری رو بیاورم. در بعد از ظهرهای روزهای کاری اغلب می‌گویم که قرارهای خیلی مهم و ضروری دارم: «آره، شرمنده، خیلی دلم می‌خواست بینمت ولی باید برم مرکز شهر. تا ۵:۳۰ برمی‌گردم.» یواشکی از دفتر بیرون می‌زنم و می‌روم به بار آن دست خیابان. آن‌جا تنها، مشتاقانه و تا جای ممکن مخفیانه بازی را تماشا می‌کنم. اما معمولاً چند نفر دیگر هم دور و برم هستند که موقعیتی مشابه من دارند. با حالتی جدی و کمابیش خویشتندارانه بازی را تماشا می‌کنیم و گهگاه، وقتی تیممان گل می‌زند، مشت گره کرده‌ای بلند می‌شود. خوشبختانه، در نیو اسکول، معمولاً غروب‌ها تدریس دارم که احتمال همزمان شدنش با بازی‌های مهم خیلی کم است.

۱. radio silence: اصطلاحی محاوره‌ای که به عدم برقراری تماس تلفنی بین دو نفر اشاره دارد. — م.



کلود ماکِلله — که اریک کانتونا به او لقب «ساقی آب»
داده بود — دستیار سرمربی سوانسی سیتی زمین تمرین را
آماده می‌کند، ۲۰۱۷.

(Athena Pictures/Getty Images)



سوسیالیسم

به چه فکر می‌کنیم وقتی به فوتبال فکر می‌کنیم؟ فوتبال دربارهٔ خیلی چیزهاست، چیزهای پیچیده، متناقض و متعارض بسیار: حافظه، تاریخ، مکان، طبقهٔ اجتماعی، جنسیت با تمامی تنوع پرمسئله‌اش (به‌خصوص مردانگی، ولی اخیراً و بیش‌ازپیش زنانگی هم)، هویت خانوادگی، هویت قبیله‌ای، هویت ملی، ماهیت گروه‌ها، هم‌گروه بازیکنان و هم‌گروه طرفداران، و روابط اغلب خشونت‌آمیز ولی گاه آرام و تحسین‌برانگیز بین گروه ما و گروه‌های دیگر.

فوتبال مسلماً نوعی بازی تاکتیکی است، و نیازمند نظم و انضباط و تمرین بی‌وقفه برای حفظ آمادگی بازیکنان و - مهم‌تر از آن - رسیدن به شکل تیمی و حفظ آن. هر تیم یک شبکه، ترکیب‌بندی‌ای پویا، ماتریسی از گره‌های متحرک و دایم در جنب و جوش است که در عین حال سعی دارد شکل خود را از دست ندهد و فرمش را حفظ کند. هر تیم فرمی متحرک و متغیر است، سرشاخ با فرمی دیگر، فرم تیم حریف. هدف شکل تیمی - فارغ از مالکیت توپ، صرف‌نظر از این‌که بخواهید هجومی یا دفاعی بازی کنید - اشغال و کنترل فضا است. تلاش تیم فوتبال برای کنترل فضا بسیار شبیه به نظامی یا انتظامی کردن آن است. خواه هنگام حمله، خواه هنگام عقب‌نشینی، اشغال یا

۲۰ ♦ به چه فکر می‌کنیم وقتی به فوتبال فکر می‌کنیم

محاصره. هر تیم فوتبال باید مثل لشکری کوچک سازماندهی شود: نیرویی منسجم، متحد، پرتحرک و ورزیده، با سلسله دستوراتی صریح و شفاف. همان‌طور که خیلی‌ها قبلاً گفته‌اند، فوتبال تداوم جنگ است به شیوه‌ای دیگر؛ گو این‌که شیوه فوتبال آشکارا خصمانه است: ماجرای فوتبال پیروزی است (و گاهی شکست قهرمانانه).^(۱)



بیل شنکلی در حال تمرین رژه‌اش در ویمبلی، ۱۹۷۳.
(Evening Standard/Getty Images)

همان‌طور که بیل شنکلی^۱ – قهرمان دوران بچگی من و مربی افسانه‌ای باشگاه فوتبال لیورپول از ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۴ – می‌گفت، فوتبال با چیزهای ابتدایی سروکار دارد: کنترل توپ و پاس، کنترل و پاس، دائماً. وقتی کنترل و پاس با حرکت و سرعت ترکیب می‌شود، بعد از هر پاس، دو سه گزینه برای بازیکن صاحب توپ فراهم می‌شود و در نهایت، تیم صاحب توپ گل می‌زند. و هر که بیشتر گل بزند می‌برد. به همین سادگی. اما همان‌طور که یوهان کرویف^۲ کبیر و فقید می‌گفت: «فوتبال بازی کردن خیلی ساده است، ولی فوتبال ساده بازی کردن سخت‌ترین کار ممکن است.»

برعکس ورزش‌هایی مثل گلف و تنیس، یا حتی بیسبال، کریکت و بسکتبال، فوتبال فردگرایانه نیست. تردیدی نیست که نظامی ستاره‌پرور و سلبریتی‌محور بر آن حاکم است که بازیکنان می‌خواهند از طریق آن هرچه بیشتر به استقلال اقتصادی دست یابند، ولی فوتبال فقط داستان تک‌بازیکن‌ها نیست، هر قدر هم که با استعداد باشند؛ در فوتبال تیم است که اهمیت دارد. فوتبال ذاتاً گروهی است، و در آن مهم حرکت و جنبش بازیکنانی است که کنار هم، با هم و برای هم بازی می‌کنند و شبکه فضایی سیال تیم را شکل می‌دهند. با این تفصیل، هر تیم می‌تواند متکی به تک‌بازیکنان واقعاً با استعداد باشد، مثل بارسلونا، یا متکی به افراد کم‌استعدادتر که مثل گروهی درهم‌تنیده عمل می‌کنند، واحدی با قابلیت بالای خودسازماندهی که در آن هر بازیکن دقیقاً می‌داند چه نقشی در ترکیب تیم بازی می‌کند. منظورم تیم‌هایی مثل لسترسیتی در لیگ برتر انگلیس در فصل ۱۶-۲۰۱۵ است (که به معنای واقعی کلمه فوتبال را به طرفداران برگرداندند)، یا کاستاریکا در جام جهانی ۲۰۱۴، یا ایسلند در جام ملت‌های اروپای ۲۰۱۶. در چنین تیم‌هایی، کل به وضوح چیزی بیشتر از جمع اجزای آن است.

تصادفی نیست که وقتی ژان پل سارتر سعی داشت به ماهیت سازماندهی

1. Bill Shankly 2. Johan Cruyff

بیندیشد، به فوتبال روی آورد.^(۲) کنش یا فعالیت آزادانه هر بازیکن، که سارتر به آن می‌گوید «پراکسیس»،^۱ تابع تیم است، هم در آن ادغام می‌شود و هم از آن فراتر می‌رود، به طوری که فعالیت جمعی گروه با ادغام فعالیت فردی در ساختار سازمانی تیم آن را پالایش می‌کند. آنچه در تیمی سازمان‌یافته رخ می‌دهد، دیالکتیک بی‌وقفه‌ای است بین فعالیت جمعی و مشترک گروه و فعالیت‌های حامیانه و تکمیلی بازیکنانی که وجودشان تنها به واسطه تیم معنی می‌یابد. نکته‌ای که سارتر مدام به آن اشاره دارد این است که در فرم دایماً متغیر و پویای تیم فوتبال، نوعی سازماندهی نسبت بین فعالیت فردی و جمعی را رقم می‌زند. حرکات فردی هر کدام از بازیکنان از قبل با تعریف نقششان معین شده است – دروازه‌بان خوب، دفاع وسط قرص و محکم، هافبک توپ‌نگهدار و غیره – اما این نقش‌های فردی در عملکرد مشترک و خلاقانه تیمی که اعضایش با هم خوب بازی می‌کنند اوج می‌گیرند و تعالی می‌یابند. وقتی اعضای تیمی با هم خوب بازی نمی‌کنند، فعالیت گروهی به سطح فعالیت فردی تنزل می‌یابد یا به اصطلاح متمیزه می‌شود و کل مجموعه از هم می‌پاشد. بازیکنان یکدیگر را مقصر می‌دانند، طرفدارها به تک‌تک بازیکنان حمله می‌کنند. به این می‌گویند فرم بد، از هر جهت.

ماهیت ذاتاً گروهی فوتبال را می‌توان هم در الگوهای معاشرتی میان بازیکنان دید، و هم در تفاوت میان تیمی که اعضایش برای یکدیگر بازی می‌کنند و تیمی که بازیکنانش برای خودشان بازی می‌کنند – به تعبیری دیالکتیک لیونل مسی در برابر کریستیانو رونالدو. اجازه بدهید روشن کنم که منظورم روحیه جمعی صوری تیم است در مقام یک واحد کارآمد، یا یک شبکه تعاملی مؤثر. شاید اگر اعضای تیم در زمین فوتبال با هم خوب بازی کنند، بیرون زمین هم خیلی خوب با هم کنار بیایند؛ اما نه لزوماً. بعضی از بازیکنان تیم فرانسه قهرمان جام جهانی ۱۹۹۸ علناً بیرون زمین با هم حرف

نمی‌زدند و اریک کانتونای کبیر، وقتی یک‌تنه سبک بازی منچستر یونایتد را در دوران استیلا بر لیگ برتر در دههٔ ۱۹۹۰ تعیین می‌کرد، آن‌قدرها اهل معاشرت نبود. ضمن این‌که با افزایش تنوع زبانی و گسترش محدودهٔ فرهنگی‌ای که بازیکنان از آن انتخاب می‌شوند (بماند که خیلی از آن‌ها بسیار جوان‌اند)، آدم می‌ماند که دربارهٔ چه چیزی صحبت می‌کنند و واقعاً چه حرف مشترکی دارند. اما مهم قواعد کلی زبان مشترک فوتبال است که هنگام بازی با آن سخن می‌گویند.

این الگوهای روحیهٔ جمعی هم در حیات جمعی طرفداران بازتاب می‌یابند و هم از آن انرژی می‌گیرند (و این تماشاگران هستند که در واقع برای من جذاب‌اند. به این موضوع باز خواهیم گشت). این روحیهٔ جمعی را حتی در خود اسم ورزشی که درباره‌اش حرف می‌زنیم می‌توان دید: «اسوسیشن فوتبال»، که مخفف آن در آمریکا می‌شود ساکر، کما این‌که در بریتانیا هم تا دههٔ ۱۹۷۰ به فوتبال می‌گفتند ساکر، قبل از آن‌که در مورد آمریکازدگی‌اش سوءتفاهم پیش بیاید. فوتبال جنبش و حرکت یک واحد اجتماعی کوچک^۱ است، جامعهٔ آزاد نوع بشر، همان‌طور که مارکس در سرمایه می‌گفت (هرچند – متأسفانه – دربارهٔ فوتبال حرف نمی‌زد).^(۳) این‌که چرا فوتبال برای برخی از ما این قدر مهم است دقیقاً به دلیل همین تجربهٔ جمعی جاری در بطن آن و تصویر روشن و واضحی است که از اجتماع به دست می‌دهد. اگر بخواهیم کمی به این بحث پرو و بال بدهیم و در واقع دل به دریا بزنیم، می‌توانیم بگوییم فرم سیاسی مناسب فوتبال سوسیالیسم است. آزادی جدا از دیگران تجربه نمی‌شود، بلکه تنها در اجتماع و به واسطهٔ آن روی می‌دهد، همان جایی که فعالیت گروهی فعالیت فردی را در بر می‌گیرد و در عین حال آن را تعالی می‌بخشد. باز هم به قول بیل شنکلی (البته می‌توانید همین حرف‌ها را در گفته‌های سوکراتس، اسطورهٔ برزیلی، پائول برایتنر، مارکسیست اهل آلمان

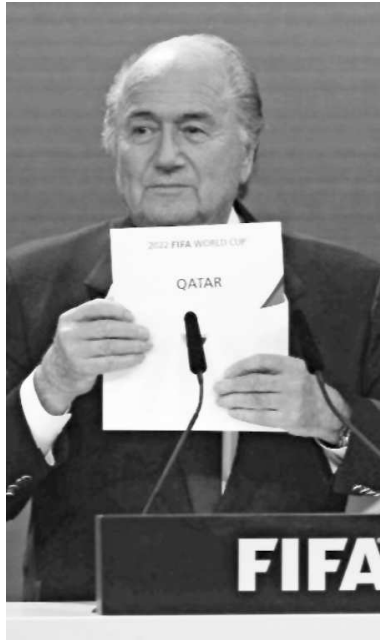
غربی - قهرمان جام جهانی ۱۹۷۴ - و خاویر زانتی، کاپیتان سابق آرژانتین، هم بیابید): «سوسیالیسمی که من به آن اعتقاد دارم چندان سیاسی نیست. یک روش زندگی است. انسان دوستی است. به اعتقاد من راه زندگی کردن و حقیقتاً موفق شدن از مسیر تلاش گروهی می‌گذرد، طوری که همه برای هم کار کنند، همه به هم کمک کنند و در پایان همه از پاداش به دست آمده سهم ببرند.» برایان کلاف،^۱ که طی اعتصاب معدن‌کاران انگلیسی در دهه ۱۹۸۰ پای ثابت صف اول اعتراضات بود، می‌گفت: «از دید من، سوسیالیسم از دل برمی‌آید. نمی‌فهمم چرا فقط گروه‌های خاصی از جامعه باید حق استفاده از شامپاین و خانه‌های بزرگ را داشته باشند.» همان‌طور که بارنی رونی^۲ اشاره می‌کند: «اکثر باشگاه‌های لیگ برتر از دل یک کلیسا یا یک بار محلی سر برآورده‌اند... یک مثال نقض حی و حاضر برای آن انگاره تاجری که چیزی به اسم جامعه وجود ندارد.»^(۴)



پائول برایتنر در جشن پس از بازی فینال جام جهانی ۱۹۷۴. او در جریان پیروزی ۲-۱ آلمان غربی بر هلند گل زده بود.

(Rolls Press/Popperfoto/Getty Images)

بی شک چنین اظهارات سوسیالیستی‌ای ساده‌انگارانه و خنده‌دار به نظر می‌رسند، به‌خصوص وقتی به آن منجلاّب فساد و خودکامگی فکر کنیم که نامش فیفاست (هیئت حاکمه فوتبال، مستقر در بهشت بورژوازی زوریخ). ولی دلیل دیگری هم برای مضحک خواندن چنین اظهاراتی وجود دارد؛ نفوذ چشمگیر و روزافزون پول در جهان فوتبال، که در آن مدیران‌های حریص بازیکنان را تشویق - یا، در خیلی موارد، مجبور - می‌کنند مثل اجیرشده‌ها رفتار کنند، باشگاه‌ها اسباب‌بازی ابرثروتمندان و قدرتمندان‌اند، جایی که فداکاری طرفداران پولی می‌شود و وفاداری تحت هر شرایطی مسلّم انگاشته می‌شود. شاید این اساسی‌ترین و عمیق‌ترین تناقض فوتبال باشد: فرم آن را اجتماع، سوسیالیسم، روحیه جمعی و کنش گروهی بازیکنان و طرفداران شکل می‌دهد و در عین حال زیرلایه مادی‌اش پول است: پول کثیف، اغلب به‌دست‌آمده از منابع به‌شدت مشکوک و تحت تعقیب. فوتبال به کل کالایی شده و تا خرخره در حمایت مالی و مبتذل‌ترین و احمقانه‌ترین برندسازی‌ها فرورفته (به تبلیغات بی‌پایان جام باشگاه‌ها فکر کنید - هینکن^۱ در آمریکا، گزپروم در روسیه و الی آخر - و حضور همیشگی حامیان مالی جام جهانی مثل مک‌دونالد و بادوایزر^۲). همان نمایش پولی شده و گاه تحمل‌ناپذیر فلان دوره از سرمایه‌داری (متأخر، بسیار متأخر، آخرین دقیقه، یا حتی روزهای پایانی) که تلاش می‌کنیم از آن جان سالم به در ببریم. فوتبال ممکن است کریه باشد و، با این حال، همچنان اصرار دارم که این تمام ماجرای فوتبال نیست. فوتبال چیزی بیشتر از این‌هاست. دوباره از کرویف نقل قول می‌کنم: «چرا نشود یک باشگاه پولدارتر را شکست داد. تا به حال ندیده‌ام یک کیسه پول گل بزند.» شاید چیزی که ما را، در مقام تماشاگران و عاشقان این بازی، دور هم جمع می‌کند درستی و نادرستی همزمان سخن کرویف باشد.



سپ بلاتر رئیس فیفا در مرکز کنفرانس مسه،
در زوریخ، قطر را میزبان جام جهانی ۲۰۲۲
اعلام می‌کند، ۲۰۱۰.

(Laurence Griffith/Getty Images)

از یک طرف، ساختار فاسد شرکت‌های سهامی چندملیتی در فوتبال نیازمند نقد جدی و موشکافانه است. تحلیل مارکسیستی جریان‌های سرمایه و نابرابری در مالکیت ابزار تولید فوتبال، یا تحلیل روابط قدرت در فوتبال با الهام از نظریات کسی چون میشل فوکو می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. چنین نقدی به هیچ وجه نباید از روابط درونی بین فوتبال و خشونت، فوتبال و جنگ، فوتبال و استعمار، فوتبال و نژادپرستی و فوتبال و اشکال مختلف ملی‌گرایی منحنط و نیاکانی^۱ (شبهه آنچه در درگیری‌های زنده بین طرفداران

1. atavistic

انگلیس و روسیه در جام ملت‌های اروپای ۲۰۱۶ در فرانسه مشاهده شد و البته نمونه‌های بی‌شمارِ دیگر) غافل شود. ضرورت چنین نقدی کاملاً واضح است، به‌خصوص با توجه به چشم‌انداز عمیقاً ناامیدکنندهٔ دو جام جهانی آینده که قرار است در روسیه و قطر، در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۲۲، برگزار شوند و مشخص است که هر دو کشور در نتیجهٔ فساد ساختاری فیفا انتخاب شده‌اند.

اما، از طرف دیگر، فوتبال به بوطیقایی هم نیاز دارد، بوطیقایی که تمرکزش بیشتر روی فرم باشد و بتواند زیبایی تأثیرگذار و نیرومند آن را نشان دهد. همان‌طور که مارسلو بیلسا^۱ مربی آرژانتینی (کسی که برخی، مثل ماوریسیو پوچتینو^۲ مربی تاتنهام، معتقدند فردی الهام‌بخش است و برخی دیگر او را نابغه‌ای دیوانه می‌دانند) می‌گوید، جوهرهٔ فوتبال ژستی است در خدمت زیبایی.^(۵) چراکه زیبایی هم در کار است: زیبایی بازیکنان، سبز پرطراوت چمن که با خطوط سفید و زندهٔ هندسی تقسیم شده؛ زیبایی شکل‌هایی که مدام تغییر می‌کنند، حرکت‌های درهم‌تنیده و به هم چفت شده، شبکه‌های پویا و آرایشی از نقاط روی زمین بازی؛ و زیبایی پرچم‌ها و نوشته‌هایی که طرفداران به اهتزاز درمی‌آورند و صدا، شدت و ریتم سرودهایشان. و البته شکوه هم در کار است، حرکت و ظرافتی غیرتحمیلی و حتی گاهی ناخواسته. مشخصاً بازیکنی مثل زین‌الدین زیدان در نظر می‌آید، به‌خصوص آن‌جا که در فیلم شگفت‌انگیز سال ۲۰۰۶ فیلیپه پارانو^۳ و داگلاس گوردون^۴ ظاهر می‌شود، و البته حرکت و وقار خارق‌العادهٔ بازیکنانی مثل روبرتو باجو، پائولو مالدینی، تیری هانری، آندرنای پیرلو و آندرس اینیستا. ولی به شکوه سادهٔ موجود در حرکات یک تیم هم اشاره دارم، مثلاً آلمان در نیمهٔ اول بازی‌ای که ۷-۱ برزیل را در جام جهانی ۲۰۱۴ نابود کرد.

1. Marcelo Bielsa 2. Mauricio Pochettino 3. Philippe Parreno

4. Douglas Gordon

تحسین برانگیزترین نکته در این مورد آخر، سادگی بازی آلمانی‌ها بود: کنترل و پاس، کنترل و پاس، حرکت در زمین، دریافت توپ، شوت، گل.



دیه‌گو مارادونای آرژانتینی در برابر صف مدافعان
بلژیکی در جام جهانی ۱۹۸۲. بلژیکی‌ها در آن بازی
مارادونا را با یارگیری منطقی‌های مهار کردند و
بازی را ۱-۰ بردند. (Steve Powell/Allsport)

غالباً به «اسوسیشن فوتبال» می‌گویند بازی زیبا، بی آن‌که این گفته راه به جایی ببرد. چرا زیباست و زیبایی‌اش ناشی از چیست؟ در این کتاب، به طور خلاصه تلاش کرده‌ام روشی را که فیلسوفان پدیدارشناسی می‌نامند به کار گیرم و برای این دست پرسش‌ها پاسخی فراهم کنم. پدیدارشناسی سنتی فلسفی است که در اوایل قرن بیستم از دل نوشته‌های هوسرل سر برآورد و شرح و بسط اگزیستانسیالیستی آن در آثار هایدگر، سارتر و مرلوپونتی یافت

می‌شود. تعریف پدیدارشناسی بسیار ساده است: پدیدارشناسی توصیف آن چیزی است که خود را در هستی روزمره‌مان به ما می‌نماید. پدیدارشناسی تلاش می‌کند آنچه را در زندگی غالباً سرخوشانه و سرسری خود ساده از کنارش گذشته‌ایم به ساحت تفکر بیاورد. تلاشی است برای صراحت بخشیدن به چیزی که در تجربه‌مان نامصرح است. به همین دلیل است که مرلوپونتی پدیدارشناسی را یادگیری دوباره نحوه دیدن دنیا توصیف می‌کند. رویکرد پدیدارشناسانه ما را به بوطیقایی از زمان، فضا، درام و همه آن عناصری هدایت می‌کند که ویلیام جیمز به آن می‌گوید «این زندگی حسّی را آزمایش» و جنبه‌های متنوع تجربه فوتبال را می‌سازند. امیدوارم این رویکرد خواننده را قادر سازد که زیبایی فوتبال را با نگاهی کم و بیش متفاوت ببیند.

چطور می‌توانیم تناقض بین ضرورت نقد فوتبال و امکان بوطیقایی برای آن را رفع کنیم؟ آیا می‌توان تنش بین فرم گروهی فوتبال و سوسیالیسم موجود در آن و سرمایه‌داری حاکم بر محتوای آن را برطرف کرد؟ در این مقطع می‌توان بزدلانه گفت «این امر فراتر از قابلیت‌های این کتاب است». اما این کار خیلی سطح پایین است. در عوض، به نظرم این تناقض باید باقی بماند، البته نه در حد دیالکتیکی آشتی‌ناپذیر که مثل زخمی باز اول هر مسابقه، تورنمنت و فصل مشغول خراشیدنش می‌شویم. فوتبال بازی‌ای است که همان‌قدر که احساساتمان را برمی‌انگیزد و به وجدمان می‌آورد، نفرت‌برانگیز است و اوقاتمان را تلخ می‌کند. شعف و نفرت هر دو به یک اندازه واکنش‌هایی موجه به این بازی هستند و در تمام مسابقاتی که می‌بینیم به یک میزان حضور دارند. در این کتاب می‌خواهم بیشترِ هم خود را بگذارم بر شعف، بر بوطیقای فوتبال، پدیدارشناسی بازی زیبا.



باید روشن کنم که در این جا قصدم نگارش یک «فلسفه فوتبال» به معنای ایجاد مجموعه‌ای از قواعد و دسته‌بندی‌ها و اصول نیست که می‌توان با تماشای بازی متوجه آن شد – چه برسد به یک نظام.^(۶) از قضا، آن سنت فلسفی‌ای که بیشترین قرابت را با آن احساس می‌کنم – پدیدارشناسی – تلاشش در جهت عکس است: نزدیک شدن، تا جای ممکن، به هسته، بافت و ماتریس وجودی تجربه به همان شکلی که داده می‌شود، و مجال دادن به کلمات برای بازتاب آن تجربه به نحوی که شاید نور جدیدی بر نحوه دیدن ما بتاباند و بتوانیم از منظری جدید به ماجرا نگاه کنیم. سابقاً تصور بر این بود که فوتبال ابژه‌ای درخور توجه فلسفی نیست و یک دلمشغولی عامیانه، سطح پایین، بسیار معمولی و مبتذل است (به یاد می‌آورم که در سال ۱۹۸۸، وقتی مشغول به پایان رساندن رسالهٔ دکترایم بودم، مجبور شدم از تقدیم آن به کنی دالگلیش،^۱ اسطورهٔ لیورپول، خودداری کنم). با این حال، در حدود بیست و پنج سال اخیر، اوضاع عوض شده و فوتبال جایگاهش را در قالب موضوعی موجه برای متون جدی تثبیت کرده است. منظورم آثار ادواردو گالیانو،^۲ دیوید گلدبلت،^۳ پل سیمپسون،^۴ اولی هسه،^۵ سایمون کوپر،^۶ جاناتان ویلسون،^۷ بارنی رونی، بری گلندینینگ^۸ و بسیاری دیگر است که نوشته‌هایشان را خوانده‌ام، بی‌اندازه برایشان احترام قایلیم و از آن‌ها بسیار آموخته‌ام. اگر کلاه به سر داشتیم، آن را به نشانهٔ احترام رو به همگی آن‌ها از سر برمی‌داشتم.

در کمال تعجب و خرسندی، در حین نوشتن این کتاب کوچک کشف کردم که بیشتر باورهای حقیقی فلسفی‌ام – در مورد مسائل کلی مثل مکان، زمان، احساس، عقل، زیباشناسی، اخلاقیات و سیاست – بیش از هر چیزی در مورد فوتبال صدق می‌کنند. در واقع، چه بسا این مسائل فقط در مورد فوتبال صدق

1. Kenny Dalglish 2. Eduardo Galleano 3. David Goldblatt

4. Paul Simpson 5. Uli Hesse 6. Simon Kuper 7. Jonathan Wilson

8. Barry Glendinning